



The Analysis Around Dubious Hadiths of Takfir Based on the Levels of Atheism and Misguidance and Its Quranic Terminology

Javad Irvani^{1*}

Reza Haghpanah²

Mohammad Reza Anjomshoaa³

Abstract

Takfir is one of the most important challenges of the Islamic world in the present age and one of the causes of division between Muslims. The principles of Takfir root in incorrect interpretations of verses and hadiths and bring forth excuses for deviant and vicious groups. On the other hand, some hadiths from Shiite sources which express points of Takfir (in their first layer of meaning), beside their unstable understanding, has provided a groundwork for dissident medias to provoke enmity among Muslims. This article, which uses descriptive-analytical and library method, tries to present a true, firm and comprehensive analysis around these hadiths based on the terminology of “believer” in the Quran and “degrees of infidelity, polytheism and misguidance” in the verses. By adjustment hadiths accordingly to Holy Quran, incorrect interpretations have been criticized also their important jurisprudential effects discussed. The findings show that as infidelity, polytheism and misguidance have been used in the Quran in various levels, so the practical and pivotal point to analyze hadith and solving apparent conflicts is the same. Also, “believer” in its Quranic term includes all Muslims - except in special cases - and the judicial verdicts such as purity and forbiddance of Gheebah (backbiting) for all Muslims sects.

Keywords

Takfir, Levels of Kufir, Levels of al-Zelalah, Quranic Terminology.

Article Type: Research

1. Responsible Author, Associated Professor, Department of Quran and Hadith, Razavi University of Islamic Sciences, Mashhad, Iran. Email: irvani_javad@yahoo.com
2. Assistant professor, Department of Quran and Hadith, Razavi University of Islamic Sciences, Mashhad, Iran. Email haghpanah@razavi.ac.ir
3. Ph.D Student in Quran and Hadith, Razavi University of Islamic Sciences, Mashhad, Iran. Email: mranjomshoaa@mailfa.com

Received on: 17/01/2021 Accepted on: 28/06/2021

Copyright © 2021, Irvani, Haghpanah & Anjomshoaa

Publisher: Imam Khomeini International University.





شماره چاپی: ۲۵۸۸-۲۸۹۵
شماره مجری: ۲۵۸۸-۴۴۱۷

DOI: 10.30479/mfh.2021.2495

مطالعات فقه حدیث



تحلیل روایات موهم تکفیر مبتنی بر مراتب کفر و ضلالت و اصطلاح‌شناسی قرآنی

جواد ابروانی^۱

رضا حق‌پناه^۲

محمد رضا انجم‌شعاع^۳

چکیده

تکفیر فرقی اسلامی، از چالش‌های مهم جهان اسلام در عصر حاضر و از عوامل اختلاف و تفرقه امت اسلامی است. بن‌مایه‌های تکفیر، در برداشت‌های ناصواب از آیات و روایات ریشه دارد و دستاویز لازم را برای گروه‌های منحرف و خشن فراهم می‌آورد. این امر، ضرورت بازخوانی و نقد مبانی و بن‌مایه‌های تکفیر را روشن می‌سازد. از سوی دیگر، وجود روایات شیعی موهم تکفیر فرقی اسلامی و برخی از برداشت‌های ناستوار در این زمینه، بهانه‌ای برای جریان‌ات رسانه‌ای معاند برای دمیدن بر آتش تفرقه و تنش فراهم ساخته است. این نوشتار، که به شیوه توصیفی-تحلیلی و روش کتابخانه‌ای سامان یافته، تلاش می‌کند مبتنی بر اصطلاح‌شناسی «مؤمن» در قرآن و «مراتب کفر، شرک و ضلالت» در آیات، تحلیلی استوار و نسبتاً جامع از مجموعه روایات شیعی موهم تکفیر فرقی اسلامی ارائه دهد و با عرضه آن‌ها بر قرآن، به نقد برداشت‌های ناصواب بپردازد و برخی از آثار فقهی مهم آن را نیز ارائه نماید. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد کفر، شرک و ضلالت در قرآن، در مراتب گوناگون به‌کار رفته است و نکته کانونی در تحلیل روایات یادشده و رفع تنافی ظاهری آن‌ها با روایات معارض، در توجه به همین نکته است. همچنین، «مؤمن» در اصطلاح قرآن، «عموم مسلمانان» را- به جز مواردی خاص- شامل است و احکام فقهی همچون طهارت و حرمت غیبت نیز فرقی مختلف اسلامی را در بر می‌گیرد.

کلیدواژه‌ها

تکفیر، مراتب کفر و شرک و ضلالت، اصطلاح‌شناسی قرآنی.

نوع مقاله: پژوهشی

۱. دانشیار علوم قرآن و حدیث، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد (نویسنده مسئول). irvani_javad@yahoo.com

۲. استادیار علوم قرآن و حدیث، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد. haghpanah@razavi.ac.ir

۳. دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد. mranjomshoaa@mailfa.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۲۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۴/۰۷



ناشر: دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

۱. طرح مسأله

امت اسلامی در عصر حاضر گرفتار اختلافات شدید مذهبی است و جریان‌های تندرو بیش از پیش به اعمال خشونت به نام اسلام روی آورده‌اند. حربه «تکفیر» اگرچه از دیر زمانی بین طرفداران ادیان وجود داشته است، اکنون در جهان اسلام به عامل تفرقه و تشتت و بهانه جنگ و خونریزی تبدیل شده است. شکل‌گیری گروه‌های تکفیری، پیش از آن‌که از حمایت و مدیریت نظام سلطه منشأ گیرد، محصول نوعی تفکر است؛ تفکری که در قالب عقیده به کفر عموم مسلمانان خود را آراسته و جان و مال آنان را در نظر صاحبان تفکر مباح می‌سازد! اگرچه در عرصه نظامی و سیاسی، با مجاهدت مجاهدان، بخش عمده‌ای از کانون‌های تکفیر و خشونت در منطقه از بین رفته است، ولی این «تفکر» دست‌کم برای ده‌ها سال آینده مهمان ناخوانده امت اسلامی است!

نقطه مقابل این جریان، «اتهام تکفیر» به عالمان اسلامی و فرقه‌های مذهبی است؛ افراد و جریاناتی که به انگیزه‌ها و علل گوناگون، تکفیر عموم مسلمانان را به «عالمان شیعه» یا «عالمان اهل سنت» نسبت می‌دهند و در تنور اختلافات می‌دمند! دست‌آویز این گروه‌ها نیز، پاره‌ای اظهارنظرها و برداشت‌ها در لابلای کتب فقه و تفسیر است. براین اساس، بررسی بن‌مایه‌های اندیشه تکفیر و به نقد کشیدن مستندات آن، ضرورتی مهم در عصر حاضر است که در عرصه‌های گوناگون تفسیری، حدیثی و فقهی، بین مذاهب گوناگون اسلامی بایستی انجام شود.

در منابع تفسیری و فقهی اهل سنت، بن‌مایه‌های تکفیر مبتنی بر برداشت‌های نادرست از آیات و روایات و به‌ویژه در موضوع «صحابه»، به وفور مشاهده می‌شود؛ آن‌سان که برخی از آنان، هر گونه نقد و تنقیص صحابه را در حد کفر دانسته‌اند! (ابن حجر، ۱۴۱۵ق، ۱: ۲۲) (به نقل از ابوزرعه رازی). برای نمونه، ابن‌کثیر، سخنی از مالک را بازگو کرده است که: از آیه ۲۹ سوره فتح، تکفیر شیعیان برداشت می‌شود، چرا که آنان از صحابه خشم و نفرت دارند و هر کس چنین باشد، به حکم آیه، کافر است! (ابن‌کثیر، ۱۴۱۹ق، ۷: ۳۳۸) مطلبی که اعتراض علامه قاسمی را در پی داشته است. او در سخنی استوار گوید: «این برداشت، خلاف آن چیزی است که محققان اهل سنت بر آن اتفاق نظر دارند؛ به نظر آنان، اهل قبله نباید تکفیر شوند. تکفیر، بلیه‌ای مربوط به قرون وسطی بود که فقیهان، بدان شتاب می‌کردند و چه خون‌ها که در این مسیر ریخته شد!» (قاسمی، ۱۴۱۸ق، ۸: ۵۱۳).

در منابع شیعه نیز، وجود روایات موهم تکفیر دیگر فرق اسلامی را می‌توان مهمترین چالش در این زمینه دانست که بایستی با مبنا قراردادن قرآن، به تحلیل صحیح آن‌ها پرداخت. پرسش تحقیق آن است که مبتنی بر مبانی قرآنی، چگونه باید روایات شیعی به ظاهر دال بر تکفیر دیگر مسلمانان را تحلیل و ارزیابی کرد؟ فرضیه تحقیق نیز آن است که کلیدواژه پاسخ این پرسش، در موضوع «مراتب کفر» نهفته است و متکی بر معارف قرآنی - که برای عموم مسلمانان مستند است - و عرضه روایات بر آن‌ها، می‌توان ضمن ارائه تحلیلی استوار، به نقد برداشت‌های نادرست پرداخت. ایده مذکور در این تحقیق، برای بخشی از روایات اهل سنت در این عرصه نیز کارآمد است؛ گو این‌که پرداختن به آن، نیازمند مجالی دیگر است.

۲. مراتب کفر در قرآن

براساس آیات قرآن، «کفر» دارای مراتبی چند است که خلط بین آن‌ها در تفسیر و در احکام فقهی، لغزش‌ها و اشتباهات فاحشی را موجب شده است. آنچه در پی می‌آید، برگرفته از روایت امام صادق (ع) در باب «وجوه کفر» (نک: کلینی، ۱۳۶۷ ش، ۲: ۳۸۹-۳۹۰) و تکمیل آن با دیگر روایات و نیز آیات مرتبط است:

۱- **مرتبۀ اول: کفر جحودی**؛ کفر از سر «انکار و تکذیب»، به این معنا که حق و حقیقت به طور کامل و بی هیچ ابهامی بر افراد عرضه گردد و آنان از سر عناد و استکبار به «تکذیب» آن پردازند. آیات متعددی از قرآن ناظر به این مرتبه از کفر است: «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا» (النمل: ۱۴). فعل «اسْتَيْقَنَتْهَا» پس از عبارت «جَحَدُوا بِهَا» مفهوم دقیق «جحود» را روشن می‌سازد؛ مفهومی که با علم و آگاهی کامل به حقیقت توأم است. «وَتِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ» (هود: ۵۹). «فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ» (البقره: ۸۹).

در روایت پیش‌گفته از کافی (نک: کلینی، ۱۳۶۷ ش، ۲: ۳۸۹-۳۹۰)، «الحاد و لائیسم» یعنی بی‌خدایی و انکار کلی پروردگار و معاد و عالم غیب نیز که از سر گمانه‌زنی و پندارهای بی‌اساس شکل می‌گیرد، گونه‌ای از کفر جحودی تلقی شده است: «وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ» (الجماعه: ۲۴).

۲- **مرتبۀ دوم: کفر از روی «استضعاف»**؛ این مرتبه، برگرفته از آیات ذیل است: «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ... فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ... إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ» (النساء: ۹۷-۹۹). از این آیات برمی‌آید که جهل به معارف

دین، هرگاه از روی قصور و ضعفی باشد که انسان جاهل نقشی در آن ندارد، نزد خداوند عذر می‌باشد. چنان‌که استضعاف، در مورد کسی که ذهنش به معارف دینی خطور نکرده و به سبب عوامل گوناگون، حق از او پنهان مانده نیز تحقق می‌یابد. چه، با وجود غفلت محض، قدرتی وجود ندارد (نک: طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ۵: ۵۱).

۳- مرتبه سوم: کفران نعمت؛ که در نقطه مقابل شکر قرار می‌گیرد و بروز آن از فرد معتقد به مبدأ و معاد نیز متصور است: «قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ» (النمل: ۴۰)، «لَيْسَ شُكْرُكُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَيْسَ كُفْرُكُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» (ابراهیم: ۷) و «وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ» (البقره: ۱۵۲).

۴- مرتبه چهارم: ترک اوامر الهی؛ در مورد عمل نکردن به فرامین الهی و ترک واجبات مهم نیز واژه «کفر» به کار رفته است. نمونه بارز آن، ترک حج است: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ ... وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» (آل عمران: ۹۷). در برخی از روایات ذیل آیه تصریح شده است: «وَمَنْ كَفَرَ، قَالَ: يَعْنِي مَنْ تَرَكَ» (طوسی، ۱۳۶۵ش، ۵: ۱۸) و در روایتی دیگر: «وَمَنْ تَرَكَ فَقَدْ كَفَرَ قَالَ وَلَمْ لَا يَكْفُرُ وَقَدْ تَرَكَ شَرِيعةً مِنْ شَرَائِعِ الْإِسْلَامِ» (عیاشی، بی‌تا، ۱: ۱۹۰؛ نیز نک: کلینی، ۱۳۶۷ش، ۴: ۲۶۹). علامه طباطبایی در تفسیر عبارت «مَنْ كَفَرَ» چنین می‌گوید که کفر در این جا از نوع کفر به فروع [دین] همانند کفر به ترک نماز و زکات است لذا مقصود از کفر، ترک خواهد بود (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ۳: ۳۵۵؛ نیز نک: مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۳ش، ۳: ۱۸).

ذیل آیه ۵ سوره مانده نیز روایتی وجود دارد که «کفر» را بر همین مرتبه حمل کرده است: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ» قَالَ: تَرَكَ الْعَمَلَ الَّذِي أَقْرَبَ بِهِ مِنْ ذَلِكَ أَنْ يَتَرَكَ الصَّلَاةَ مِنْ غَيْرِ سَقْمٍ وَلَا شُغْلٍ» (کلینی، ۱۳۶۷ش، ۲: ۳۸۵) روایات کفر تارک نماز (نک: کلینی، ۱۳۶۷ش، ۲: ۳۸۶) و تارک زکات (نک: حر عاملی، ۱۴۰۳ق، ۶: ۱۹) و مانند آن، همگی بر همین مرتبه حمل می‌شوند.

همچنین، به تصریح روایات (نک: کلینی، ۱۳۶۷ش، ۲: ۳۸۹-۳۹۰)، کاربست واژه کفر در مورد پیمان شکنی، جنگ افروزی و آواره کردن افراد توسط یهودیان، به همین مفهوم است: «ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ ... أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ» (البقره: ۸۵)؛ چنان‌که این کاربرد در مورد ساحران (نک: البقره: ۱۰۲) نیز به همین مرتبه اشاره دارد (نک: طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ۱: ۲۳۵؛ مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۳ش، ۳: ۱۸).

۵- مرتبه پنجم: کفر برائت؛ کاربرد دیگر واژه «کفر» در قرآن، تبری جستن و ابراز

بیزاری است. (نک: کلینی، ۱۳۶۷ش، ۲: ۳۸۹-۳۹۰) نمونه بارز آن، اظهار برائت ابراهیم از قوم بت پرست خود است: «إِنَّا بُرَأُوا مِنْكُمْ ... كَفَرْنَا بِكُمْ» (الممتحنه: ۴). همچنین، ابراز بیزاری ابلیس از پیروان خود: «إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ» (ابراهیم: ۲۲) و اهل شرک از یکدیگر: «ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ» (العنکبوت: ۲۵). بنابراین، به صرف مشاهده واژه «کفر» در آیات و روایات، نباید به سرعت مفهوم رایج تر آن (در تقابل با اسلام) را فهم کرد.

۳. مراتب شرک، ضلالت و ارتداد

بسان «کفر»، «شرک» و «ضلالت» نیز دارای مراتبی است که خلط میان آن‌ها زمینه‌ساز لغزش‌ها و برداشت‌هایی مخدوش است؛
 آیه «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ» (یوسف: ۱۰۶) گویاترین نص درباره مراتب شرک است که نشان می‌دهد ایمان بسیاری از مؤمنان با شرک قرین می‌باشد. روایات، آن را «شرک اطاعت» تفسیر کرده‌اند که با «شرک عبادت» و بت پرستی آشکار، متفاوت است: «شِرْكٌ طَاعَةٌ وَ لَيْسَ شِرْكٌ عِبَادَةٌ» (کلینی، ۱۳۶۷ش، ۲: ۳۹۱).
 روایت ذیل کمترین حد شرک را این‌گونه بیان کرده است: «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ أَدْنَى مَا يَكُونُ الْعَبْدُ بِهِ مُشْرِكًا قَالَ فَقَالَ مَنْ قَالَ لِلنَّوَاةِ إِنَّهَا حَصَاةٌ وَ لِلْحَصَاةِ إِنَّهَا نَوَاةٌ ثُمَّ دَانَ بِهِ» (کلینی، ۱۳۶۷ش، ۲: ۳۹۷) این نشان می‌دهد که تدین نابجا و بی‌دلیل به کمترین چیزی، حدی از شرک است.

در مورد «ضلالت» نیز، با آن‌که مفهوم رایج آن، گمراهی آشکار از مسیر حق و توحید- در حد شرک جلی و بت پرستی- است (برای نمونه نک: الشعراء: ۸۶؛ الواقعه: ۹۲)، اما مراتب دیگر آن، حتی در مورد پیامبران نیز به کار رفته است؛ در مورد حضرت موسی (ع): «قَالَ فَعَلَّتْهَا إِذَا وَ أَنَا مِنَ الضَّالِّينَ» (الشعراء: ۲۰) و پیامبر اکرم (ص): «وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى» (الضحی: ۷). این در حالی است که براساس دلایلی متقن، تمامی پیامبران و حتی پدران و نیاکان آنان پیوسته خداپرست بوده‌اند (نک: طبرسی، ۱۳۷۲ش، ۴: ۴۹۷؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ۳۱: ۱۹۷). بدین جهت، مفسران ضلالت را در مورد نخست به معنی «جهل» یا «غفلت» از عاقبت کار و خطای در موضوع یا «فراموشی» حکم قتل و مانند آن معنا کرده‌اند (نک: سیدمرتضی، ۱۴۰۹ق، ۷۰-۷۱؛ طوسی، بی‌تا، ۸: ۱۲؛ زمخشری، بی‌تا، ۳: ۱۰۸-۱۰۹؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ۲۴: ۱۲۵-۱۲۶) و در مورد دوم نیز، «بی‌خبری از احکام شریعت»، «گم شدن در کودکی» و مانند آن (نک: فخر رازی،

۱۴۲۰ق، ۳۱: ۱۹۷-۱۹۹). لیک شواهد قرآنی نشان می‌دهد ضلالت در دو مورد یادشده، «بی‌خبری از حکم و وحی الهی» است؛ چه، در مورد نخست، در تقابل با «فَوَهَّبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ» (الشعراء: ۲۱) قرار گرفته است که نشان می‌دهد مقصود از ضلالت در آیه نه گمراهی و کفر، که بیگانه بودن از «وحی و رسالت» و لازمه آن یعنی «حکم» متناسب با مقام نبوت است. در مورد دوم نیز، گواه آن آیات متعددی است که در آن‌ها، بی‌خبری از «وحی» با عباراتی همچون «غفلت» و «عدم علم» آمده و در مقابل «هدایت به وسیله وحی» قرار گرفته است: «بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ» (یوسف: ۳، نیز نک: هود: ۴۹؛ النساء: ۱۱۳؛ الشوری: ۵۲) و بسیاری از مفسران نیز همین تفسیر را یادآور شده‌اند (طوسی، بی‌تا، ۱۰: ۳۶۹؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ۳۱: ۱۹۷؛ صادقی تهرانی، ۱۳۶۵ش، ۳۰: ۳۴۵؛ مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۳ش، ۲۷: ۱۰۳).

کاربست دیگر واژه ضلالت در قرآن نیز، در آیات «إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (یوسف: ۸) و «قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالٍ الْقَدِيمِ» (یوسف: ۹۵) مشاهده می‌شود که به معنی «کج سلیقگی و روش نادرست» در محبت بیشتر به یوسف (به زعم برادرانش) است نه گمراهی در دین و دیگر آیات این سوره شاهد بر مدعاست (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ۱۱: ۸۹ و ۲۴۴-۲۴۵؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ۱۸: ۴۲۴).

همین حقیقت، در مورد «ارتداد» نیز صدق می‌کند و مقصود از «ارتداد صحابه» پس از رحلت رسول خدا (ص) در روایات (نک: مفید، بی‌تا، ۵-۶؛ کلینی، ۱۳۶۷ش، ۸: ۲۴۵-۲۴۶؛ بخاری، ۱۴۰۳ق، ۷: ۲۰۸) نه بازگشت به کفر و شرک، که «بازگشت از مسیر ترسیم شده توسط پیامبر (ص) برای امت اسلامی» می‌باشد. به دیگر سخن، ارتداد در اینجا به مفهوم «ارتداد از ولایت» است نه «ارتداد از توحید» (نک: ایروانی، ۱۳۹۶ش، ۲۵-۴۸).

۴. اصطلاح‌شناسی «مؤمن» در قرآن

بررسی آیات متعدد نشان می‌دهد که مقصود از «مؤمن» در غالب آیات، نه خصوص شیعه و نه مؤمن واقعی طراز اول، که عموم «مسلمانان» است آن‌سان که می‌توان این مفهوم را «اصطلاح رایج قرآنی» برای این واژه دانست. شواهد متعددی این مدعا را اثبات می‌کند؛ از جمله: تقابل «مؤمن» با «کافر» در آیات: «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (النساء: ۱۴۱، نیز نک: آل عمران: ۲۸). استنباط قاعده «نفی سبیل» از

این آیه که مفاد آن، نفی سلطه «کافران بر مسلمانان» است، مؤید این برداشت می‌باشد (نک: بجنوردی، ۱۴۱۹ق، ۱: ۱۸۷-۱۸۹). از سوی دیگر، پدید آمدن فرقه‌های اسلامی نیز بعد از عصر نزول قرآن بوده است و نمی‌توان آیات مشتمل بر واژه «مؤمن» را ناظر به گروهی خاص دانست. چه، زمانی که آیات «یا ایها الذین آمنوا... ولا یغتب بَعْضُکُمْ بَعْضاً» (الحجرات: ۱۲) و «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» (الحجرات: ۱۰) و مانند آن نازل گردید، خبری از «فرقه‌های اسلامی» نبود تا بتوان مخاطب آیه را به گروه خاصی اختصاص داد! بلکه «عموم مسلمانان» به عنوان «جامعه ایمانی» مخاطب بودند؛ جامعه‌ای که براساس آیات همین سوره، حتی ممکن بود با یکدیگر به خصومت و «قتال» نیز پردازند ولی «مؤمن» بودن آنان منتفی نمی‌شد: «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي» (الحجرات: ۹) بدیهی است «مؤمن طراز بالا» به چنین کاری دست نمی‌یازد، بنابراین، مقصود از «مؤمنین» در این آیه، افرادی است که به زبان، خود را مسلمان معرفی می‌کنند. در سوره نور نیز از نشر و پذیرش تهمت‌های منافقان توسط «مؤمنان» سخت انتقاد شده است (نک: النور: ۱۲-۱۶) که طبعاً از مؤمنان طراز بالا چنین اموری سر نمی‌زند.

در آیات متعددی که به توصیف «مؤمنان» و به‌ویژه عقاید و باورهای آنان پرداخته است، صرف اعتقاد به توحید و رسالت و ایمان به فرشتگان و کتب آسمانی ذکر شده است: «آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ» (البقره: ۲۸۵)، «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ» (الحجرات: ۱۵) بدین‌سان، پیوند «اخوت دینی» بین «مؤمنان»: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» (الحجرات: ۱۰) شامل همه مسلمانانی است که از حداقل‌های عقیده برخوردارند و آن را ابراز می‌دارند. در نتیجه، به‌کارگیری واژه «کفر» برای گروه‌هایی از آنان را بایستی در مفهوم و مرتبه دیگری از آن جستجو کرد.

آیه «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا» (النساء: ۹۴) درباره کسانی نازل شده است که به «اظهار اسلام» افراد توجهی نکردند و به سبب تردید در «ایمان قلبی» آنان، با آن‌ها درگیر شدند! آیه آنان را توییح می‌کند و اظهار نظر ظاهری را برای حکم به مسلمان بودن کافی می‌داند (نک: طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ۵: ۴۱). بر این اساس، تکفیر افراد مدعی اسلام، اقدامی خلاف قرآن می‌باشد و این خود، یکی از معیارهای تحلیل محتوایی روایات موهم تکفیر است؛ روایاتی که به فرض صحت، نباید مفهومی مخالف قرآن را از آن‌ها برداشت کرد.

با این حال، دو کاربرد دیگر نیز برای «مؤمن» در قرآن وجود دارد که از «شواهد و سیاق» سخن پیدا است؛ نخست در برابر «مسلمان»: هرگاه واژه‌های مسلمان و مؤمن در کنار هم و به صورت مقایسه به کار روند، تفاوت معنایی می‌یابند: اولی صرف ابراز لفظی و دومی رسوخ اعتقاد در قلب (نک: الحجرات: ۱۴؛ الاحزاب: ۳۵). دوم: «افراد با ایمان طراز اول» (نک: الانفال: ۲-۳؛ المؤمنون: ۱-۹) در اصطلاح حدیثی - اما - اگرچه در «بخشی» از روایات شیعی، واژه «مؤمن» ناظر به «خصوص شیعیان» است، این کار بست کلیت ندارد و در طیف گسترده‌ای از احادیث، «مؤمن» در برابر «کافر» قرار دارد (برای نمونه نک: کلینی، ۱۳۶۷ ش، ۲: ۱۴-۲). بنابراین، اصرار برخی از فقیهان اخباری بر استنباط مفهومی خاص از مؤمن در آیات (نک: بحرانی، بی‌تا، ۱۸: ۴۲۳) ناشی از خلط بین اصطلاح قرآنی و حدیثی - در برخی موارد آن - است.

۵. تحلیل مجموعی روایات تکفیر غیر شیعیان

حر عاملی در وسائل الشیعه (۱۸: ۵۵۶-۵۷۰) در مجموع ۵۷ روایت را نقل کرده است که می‌توان آن را مجموعه کاملی از روایات موهم تکفیر فرقه‌های اسلامی غیر شیعه دانست و در متون فقهی نیز عموماً همین روایات محل بحث و محط احکام فقهی مرتبط است. دسته‌بندی و تحلیل کلی این مجموعه، راه را برای نقد و بررسی و داوری آراء و احکام فقهی و دیدگاه‌های کلامی در این عرصه هموار می‌سازد.

نکته کانونی در تحلیل این روایات و رفع تنافی ظاهری با روایات معارض، در توجه به «مراتب کفر و شرک» است. با این نگاه، روایات یادشده را می‌توان در چند دسته قرار داد:

یک. کفر به مفهوم «تَرَكَ مَا أَمَرَ اللَّهُ». در حجم قابل توجهی از این روایات، کار بست واژه «کفر» برای مخالفان، نه به معنای مشهور آن - که فرد را از جرگه مسلمانی و احکام آن خارج می‌کند - که به مفهوم «ترک اوامر الهی» یعنی مرتبه چهارم از مراتب پیش‌گفته برای کفر است. از جمله: از امام کاظم (ع) درباره حضرت رضا (ع) آمده است: «مَنْ أَطَاعَهُ وَرَسَدَ وَ مَنْ عَصَاهُ كَفَرَ» (حر عاملی، ۱۴۰۳، ۱۸: ۵۵۷). بدیهی است «عصیان» امام در واقع نافرمانی اوامر خداوند است و واژه کفر در مورد عصیان امر - همچون ترک حج - ناظر به مرتبه چهارم آن که با «مسلمان بودن» فرد منافاتی ندارد. دو. مراتب نازل ضلالت و کفر. در روایاتی همچون: «مَنْ لَمْ يَعْرِفْنَا وَ لَمْ يَنْكُرْنَا كَانَ ضَالًّا» (حر عاملی، ۱۴۰۳، ۱۸: ۵۶۶) مرتبه‌ای از «ضلالت» مورد نظر است که به حد

ضلالت شرک جلی و بت پرستی نمی‌رسد تا احکام فقهی آن مترتب گردد و دلیل آن، روایاتی است که بر عدم خروج آنان از جرگه مسلمانی تصریح دارند و در ادامه خواهد آمد. پیشتر گذشت که «ضلالت» نیز مراتبی دارد و حتی مراتبی از آن درباره برخی از پیامبران نیز به کار رفته است.

همین تحلیل را پیرامون بخشی از روایات که ناظر به جنبه‌های «اعتقادی» است نیز باید مطرح کرد؛ برای نمونه: «مَنْ شَكَّ فِي اللَّهِ وَفِي رَسُولِهِ فَهُوَ كَافِرٌ» (حر عاملی، ۱۴۰۳ق، ۱۸: ۵۶۱) چه، این‌گونه روایات، به ظاهر خود طیف گسترده‌ای از شیعیان را نیز که دچار شک و تزلزل عقیدتی هستند شامل می‌گردد و اگر مقصود از «کفر»، مفهوم متعارف آن باشد، آنان را نیز از جرگه مسلمانان خارج می‌سازد! بنابراین، بایستی مرتبه‌ای از کفر مراد باشد که با مسلمان بودن و جریان احکام فقهی آن منافاتی ندارد. روایت ذیل می‌تواند مبین حقیقت ماجرا باشد: «فَدَخَلَ عَلَيْهِ أَبُو بَصِيرٍ فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَا تَقُولُ فِيمَنْ شَكَّ فِي اللَّهِ فَقَالَ كَافِرٌ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ قَالَ فَشَكَّ فِي رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ كَافِرٌ قَالَ ثُمَّ التَفَتَ إِلَى زُرَّارَةَ فَقَالَ إِنَّمَا يَكْفُرُ إِذَا جَحَدَ» (کلینی، ۱۳۶۷ش، ۲: ۳۹۹؛ حر عاملی، ۱۴۰۳ق، ۱۸: ۵۶۹) حصر موجود در عبارت آخر روایت: «إِنَّمَا يَكْفُرُ إِذَا جَحَدَ» نشان می‌دهد که «شک» در صورت منتهی شدن به «جحود» موجب کفر اصطلاحی است. سه. روایات ناظر به «کفر صریح» در مورد «گروه‌هایی خاص». بخش عمده این روایات، کفر و شرک را به همان مفهوم رایج آن، مراد کرده‌اند، اما نه برای «عموم فرق اسلامی غیر شیعه»، بلکه برای فرقه‌ها و گروه‌های خاص که همواره در جهان اسلام، در اقلیت بوده‌اند. این گروه‌ها عبارتند از:

۱. «مجسمه و مشبهه». برخی از روایات این باب، ناظر به تجسیم و تشبیه خداوند به خلق، و حکم به کفر معتقدان به آن است: «مَنْ زَعَمَ أَنَّ لِلَّهِ وَجْهًا كَالْوُجُوهِ فَقَدْ أَشْرَكَ وَمَنْ زَعَمَ أَنَّ لَهُ جَوَارِحَ كَجَوَارِحِ الْمَخْلُوقِينَ فَهُوَ كَافِرٌ» (حر عاملی، ۱۴۰۳ق، ۱۸: ۵۶۲)، «مَنْ شَبَّهَ اللَّهَ بِخَلْقِهِ فَقَدْ كَفَرَ» (حر عاملی، ۱۴۰۳ق، ۱۸: ۵۶۳). بی‌تردید «کفر» در این جا در همان مفهوم مشهور خود به کار رفته و از این رو، حکم به کفر «مجسمه و مشبهه» می‌شود (طوسی، ۱۳۸۷ق، ۱: ۱۴؛ شهیدثانی، ۱۴۱۳ق، ۱: ۸۲). در حالی که اقلیت معدودی در جهان اسلام به تبع روایات حشویه، چنین عقیده‌ای داشته‌اند، عموم فرق اسلامی - حتی اشاعره که قائل به رؤیت پروردگار در قیامت هستند (نک: فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ۳۰: ۷۳۰) - بر نفی تجسیم و تشبیه تأکید دارند (نک: زمخشری، بی‌تا: ۳: ۴۱۶؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ۱۲: ۴۲ و ۱۳: ۸۳؛ قرطبی، ۱۴۰۵ق، ۴: ۱۴).

۲. «غلات»، نکته یادشده، در مورد غلات نیز صادق است: «قال الصادق (ع): ... وَ اللَّهُ إِنَّ الْعُلَاةَ شَرُّ مِنَ الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى وَ الْمَجُوسِ وَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا» (طوسی، ۱۴۱۴ق، ۶۵۰) «قُلْ لِلْغَالِيَةِ تُوبُوا إِلَى اللَّهِ فَإِنَّكُمْ فَسَاقٌ كَفَّارٌ مُشْرِكُونَ» (حر عاملی، ۱۴۰۳ق، ۱۸: ۵۶۶)، جریانی اقلیت و منتسب به شیعه که به ویژه در عصر ائمه (ع)، فعال بودند و با روشنگری امامان معصوم، به حاشیه رانده شدند.

۳. «اهل جحود و عناد». بخشی از این روایات، با تصریح به عنصر تعیین کننده «جحود»، درباره آن دسته از افراد است که حق به طور کامل و بی هیچ ابهامی بر آنان عرضه شده و حقیقت آن را دریافتند، ولی از سر عناد و استکبار به «تکذیب» آن پرداختند. از جمله: «وَمَنْ جَحَدَ إِمَامًا إِمَامَتُهُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» (حر عاملی، ۱۴۰۳ق، ۱۸: ۵۵۸) که البته صرفاً عذاب اخروی آنان را بازگو کرده است و نه کفرشان را. نیز: «مِنَّا الْإِمَامُ الْمَفْرُوضُ طَاعَتُهُ مَنْ جَحَدَهُ مَاتَ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا» (حر عاملی، ۱۴۰۳ق، ۱۸: ۵۵۹)، «إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ عَلِيًّا عِلْمًا بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ... وَ مَنْ جَحَدَهُ كَانَ كَافِرًا»، «مَنْ جَحَدَ إِمَامًا مِنْ الْأَيْمَةِ وَ بَرِيٍّ مِنْهُ وَ مِنْ دِينِهِ فَهُوَ كَافِرٌ (وَ مُرْتَدٌّ) عَنِ الْإِسْلَامِ» (حر عاملی، ۱۴۰۳ق، ۱۸: ۵۶۵).

تردید وجود ندارد که این عنصر، در اکثریت قریب به اتفاق مردم عادی وجود ندارد؛ آنان نه از راه برهان و استدلال، به حقیقت رسیده‌اند و نه پیروی آنان از مکتب خلفا و پیشوایان دیگر فرق اسلامی، از سر «جحود» و تکذیب علی (ع) و امامان معصوم است. چه، اینان- به زعم خود- خود را پیرو علی (ع) می‌دانند. بنابراین، این دست از روایات، صرفاً شامل معدودی از «معاندان» می‌شود که با وجود درک حقیقت، به جحد و انکار پرداختند و گناه پیروان را نیز بر دوش کشیدند. عبارت «مَنْ جَحَدَ إِمَامًا... بَرِيٍّ مِنْهُ وَ مِنْ دِينِهِ... وَ مَنْ بَرِيٍّ مِنْ دِينِ اللَّهِ. فَدَمُهُ مُبَاحٌ»، «بیزاری» جستن از امام و دین او را که به «بیزاری از دین خدا» منتهی گردد، در کنار عنصر «جحود» ذکر کرده است که پر واضح است چنین ویژگی و رفتاری، در قاطبه مسلمانان جهان وجود ندارد!

۴. «دشمنان اهل بیت (ع): (نواصب)». دسته‌ای از این روایات، ناظر به کسانی است که بغض علی (ع) و اهل بیت (ع) را در دل دارند و تردیدی در کفر آنان وجود ندارد- و البته حکم «مستضعفان و جاهلان قاصر» در برخی زمینه‌ها متفاوت است-. از جمله: «حُبْنَا إِيْمَانًا وَ بُغْضْنَا كُفْرًا» (حر عاملی، ۱۴۰۳ق، ۱۸: ۵۶۱)، «إِنَّ النَّاصِبَ أَهْوَنُ عَلَى اللَّهِ مِنَ الْكَلْبِ» (کلینی، ۱۳۶۷ش، ۳: ۱۴)، «... لِأَنَّ النَّاصِبَ كَافِرٌ» (طوسی، بی تا، ۳: ۱۸۴). نیک روشن است که عموم امت اسلامی و جامعه اهل سنت، محبت اهل بیت (ع) را در دل دارند و عالمان برجسته آنان پیوسته بر این حقیقت تصریح و تأکید داشته‌اند

(نک: ابن حنبل، بی تا، ۱: ۸۴، ۹۵؛ زمخشری، بی تا، ۴: ۲۲۰؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ۲۷: ۵۹۵؛ قرطبی، ۱۴۰۵ق، ۱۶: ۲۳؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ۱۵: ۱۷۴). بنابراین، این دسته از روایات به هیچ وجه در مقام تکفیر دیگر فرق اسلامی نیست!

توجه به این نکته ضرورت دارد که حساب دشمنان اهل بیت (ع) و گروه‌هایی که از آنان به «ناصبی» تعبیر می‌شود، از توده‌های عظیم اهل سنت و عالمان آنان جداست و عدم تفکیک این دو از یکدیگر، زمینه‌ساز خطاهای فاحش در فهم روایات مربوطه است. دشمنان کینه‌توز اهل بیت (ع) که در آوردگاه جنگ، بر روی آنان تیغ کشیدند یا به قتل و ترور آنان اقدام کردند، عمدتاً حاکمان قدرت طلب و زورگویی بودند که برخی از عالمان برجسته اهل سنت نیز از ظلم و جور آنان در امان نماندند، چنان‌که نمونه آن، حبس و شکنجه امام احمد بن حنبل توسط دستگاه حکومت وقت است (نک: معارف، ۱۳۸۴ش، ۱۳۱). عموم اهل سنت اگرچه بر مبنای عقایدی ناستوار درباره «اولوالامر»، غالباً علیه آنان موضع‌گیری نمی‌کردند، لیک به هیچ‌روی در تقابل خشن آنان با اهل بیت (ع)، هم‌داستان نشدند. تفصیل این سخن البته نیازمند مجالی دیگر است. لیک توجه به این نکته، امری حیاتی است که بسیاری از سخنان تند معصومان علیه مخالفان، ناظر به «دشمنان» بوده است؛ دشمنانی که به مراتب از بت‌پرستان نیز بدتر و خبیث‌تر بودند: «مُدْمِنُ الْخَمْرِ كَعَابِدِ الْوَتَنِ وَ النَّاصِبُ لَأَلِ مُحَمَّدٍ شَرُّ مِنْهُ» (حر عاملی، ۱۴۰۳ق، ۱۸: ۵۵۹).

یادکردنی است صاحب حدائق تلاش فراوانی کرده است تا ثابت کند مقصود از «ناصبی»، تمام کسانی‌اند که غیر علی (ع) را بر او مقدم داشتند یا «بغض شیعه» را در دل دارند، در نتیجه، تمام فرق غیر شیعه جملگی ناصبی هستند و شیعیان غیر اثناعشری نیز در حکم ناصبی! او به دوروایت در این زمینه استشهاد کرده است، از جمله: «سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ: لَيْسَ النَّاصِبُ مَنْ نَصَبَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، لِأَنَّكَ لَا تَجِدُ أَحَدًا يَقُولُ أَنَا أَبْغَضُ (آلِ مُحَمَّدٍ)، وَ لَكِنَّ النَّاصِبَ مَنْ نَصَبَ لَكُمْ وَ هُوَ يَعْلَمُ أَنَّكُمْ تَتَوَلَّوْنَا وَ تَبْرءُونَ مِنْ أَعْدَائِنَا» و مدعی است «هیچ» روایتی وجود ندارد که «ناصبی» را به «مبغض اهل بیت (ع)» تفسیر کند! (نک: بحرانی، بی تا، ۵: ۱۸۵-۱۸۶، ۱۸۹) او این تفسیر را اصطلاح ایجاد شده توسط متأخران برای برون‌رفت از مضيقه می‌داند! (همان، ۱۸: ۱۵۷).

این تلاش به نظر نافرجام می‌رسد؛ چه، از یک‌سو روایت یادشده: «لَا تَجِدُ أَحَدًا يَقُولُ أَنَا أَبْغَضُ (آلِ مُحَمَّدٍ)»، افزون بر ضعف سند، هم با تاریخ ناسازگار است - که به ویژه در صدر اسلام، طیفی از دشمنان اهل بیت (ع)، عداوت خود را نسبت به آنان

با صراحت هر چه تمام‌تر در قول و عمل اعلام می‌کردند! طیفی که در کارزار نبرد مسلحانه، فریاد «(إِنَّا) نَقْتُلُكَ بُغْضًا لَأَبِيكَ» (قندوزی، ۱۴۱۶ق، ۳: ۸۰؛ مرعشی، بی‌تا، ۱۱: ۶۴۷) سر می‌دادند!- و هم با روایاتی که بر نکوهش از «مبغضان اهل بیت (ع)» تصریح دارند و به برخی از آن‌ها بیشتر اشاره شد.

از سوی دیگر، برخلاف ادعای صاحب حدائق (بحرانی، بی‌تا، ۵: ۱۸۵-۱۸۶)، در روایات متعدد، بر مفهوم «عداوت با اهل بیت (ع)» برای «ناصبی» تصریح یا اشاره شده است و از همین رو، عالمان شیعه نیز همواره همین مفهوم را از واژه ناصبی فهم کرده‌اند. برای نمونه: «قال النبی (ص): صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِي لَا نَصِيبَ لَهُمَا فِي الْإِسْلَامِ النَّاصِبُ لِأَهْلِ بَيْتِي حَرْبًا وَغَالٍ فِي الدِّينِ» (صدوق، ۱۴۰۴ق، ۳: ۴۰۸) و در روایتی دیگر: «النَّاصِبُ لَنَا حَرْبًا» (کلینی، ۱۳۶۷ش، ۲: ۲۲۳) و در روایتی پیرامون «صَلَاةُ خَلْفِ النَّاصِبِ»، «تَبَرَّؤُونَ مِنْكُمْ وَمِنْ شِيعَتِكُمْ» آمده است (طوسی، ۱۳۶۵ش، ۳: ۲۷).

عالمان و محدثان متقدم نیز همین فهم را از «ناصبی» داشته‌اند: کلینی خود بابی با عنوان «الصَّلَاةُ عَلَى النَّاصِبِ» گشوده و هفت روایت ذیل آن گزارش کرده است که همگی درباره «منافقان» صدر اسلام و «دشمنان خدا» است: «عبدالله بن ابی‌بن سلول»، «رَجُلٌ مِنَ الْمُنَافِقِينَ»، «عَدُوُّ اللَّهِ» و «كَانَ يَتَوَلَّى أَعْدَاءَكَ وَيَعَادِي أَوْلِيَاءَكَ وَيَبْغِضُ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكَ» بخشی از تعبیرهای موجود در این روایات است (نک: کلینی، ۱۳۶۷ش، ۳: ۱۸۸-۱۹۰). شیخ صدوق به عنوان محدثی شاخص، پس از نقل روایتی درباره ممنوعیت ازدواج با ناصبی، چنین می‌گوید: «مَنْ نَصَبَ حَرْبًا لِأَلِ مُحَمَّدٍ صَ فَلَا نَصِيبَ لَهُ فِي الْإِسْلَامِ... وَ الْجَهَّالُ يَتَوَهَّمُونَ أَنَّ كُلَّ مُخَالِفٍ نَاصِبٌ وَ لَيْسَ كَذَلِكَ» (صدوق، ۱۴۰۴ق، ۳: ۴۰۸). عبارت اخیر او بسیار قابل توجه است. شیخ طوسی نیز در سخنی استوار گوید: «مَنْ أَظْهَرَ الْعَدَاوَةَ وَ النَّصْبَ لِأَهْلِ بَيْتِ الرَّسُولِ (ص) لَا يَكُونُ قَدْ أَظْهَرَ الْإِسْلَامَ الْحَقِيقِيَّ بَلْ يَكُونُ عَلَى غَايَةِ مِنْ إِظْهَارِ الْكُفْرِ» (طوسی، ۱۳۶۵ش، ۷: ۳۰۴ و استبصار، بی‌تا، ۳: ۱۸۴). روایت یادشده مورد استناد صاحب حدائق نیز به فرض صحت، ممکن است ناظر به نواصبی باشد که «به سبب بغض و دشمنی با اهل بیت (ع)» با شیعیان آنان نیز دشمنی می‌کنند و عبارت «مَنْ نَصَبَ لَكُمْ وَ هُوَ يَعْلَمُ أَنَّكُمْ تَتَوَلَّوْنَا أَوْ تَبَرَّؤُونَ مِنْ أَعْدَانِنَا» گواه آن، و نه ناظر به اهل سنت محب اهل بیت (ع). شاهد دیگر این مدعا آن است که در نقل شیخ صدوق از روایت مذکور، این عبارت در ادامه آن آمده است: «مَنْ أَشْبَعَ عَدُوًّا لَنَا فَقَدْ قَتَلَ وَ لِيَا لَنَا» (صدوق، ۱۳۶۱ش، ۳۶۵) که سخن از «عداوت اهل بیت (ع)» مطرح است.

۶. روایات نافی تکفیر مخالفان

روایات متعددی در مجموعه روایاتی که حر عاملی در این باره گردآوری کرده و خارج از آن وجود دارد که بر مسلمان بودن فرقه‌های اسلامی غیر شیعه و رد صریح تکفیر آنان دلالت دارد و آن‌ها را بایستی دلایل و شواهد قطعی بر تحلیل‌های پیش‌گفته از روایات موهم تکفیر دانست. برای نمونه:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع)... فَقَالَ لَا يَكُونُ الْعَبْدُ مُشْرِكًا حَتَّى يَصَلِّيَ لِغَيْرِ اللَّهِ أَوْ يَذْبَحَ لِغَيْرِ اللَّهِ أَوْ يَدْعُو لِغَيْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» (صدوق، ۱۴۰۳ق، ۱۳۶؛ حر عاملی، ۱۴۰۳ق، ۱۸: ۵۵۸). این روایت، «مشرك» را به کسی که برای غیر خدا نماز کند یا ذبح نماید یا غیر خدا را بخواند «حصر» کرده است.

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع)... إِذَا أَتَى الْعَبْدُ بِكَبِيرَةٍ مِنْ كَبَائِرِ الْمَعَاصِي... كَانَ خَارِجًا مِنَ الْإِيمَانِ وَثَابِتًا عَلَيْهِ اسْمُ الْإِسْلَامِ... وَلَمْ يَخْرُجْهُ إِلَى الْكُفْرِ وَالْجُحُودِ وَالْإِسْتِحْلَالِ وَإِذَا قَالَ لِلْحَلَالِ هَذَا حَرَامٌ وَلِلْحَرَامِ هَذَا حَالًا وَذَانِ بِذَلِكَ فَعِنْدَهَا يَكُونُ خَارِجًا مِنَ الْإِيمَانِ وَالْإِسْلَامِ وَدَاخِلًا فِي الْكُفْرِ» (کلینی، ۱۳۶۷ش، ۲: ۲۷؛ حر عاملی، ۱۴۰۳ق، ۱۸: ۵۶۸). این روایت نشان می‌دهد که در خروج

از جرگه مسلمانی، عنصر «جحود»، و انکار احکام اسلامی ناشی از آن، مدخلیت دارد.

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع)... قَالَ أَلَيْسَ يَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صَ وَيَصَلُّونَ وَيُصُومُونَ وَيَحُجُّونَ قُلْتُ بَلَى قَالَ فَيَعْرِفُونَ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ قُلْتُ لَا قَالَ فَمَا تَقُولُونَ فِيهِمْ قُلْتُ مَنْ لَمْ يَعْرِفْ فَهُوَ كَافِرٌ- قَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ هَذَا قَوْلُ الْخَوَارِجِ» (کلینی، ۱۳۶۷ش، ۲: ۴۰۱-۴۰۲). روایت مذکور با صراحت هر چه تمام‌تر و تکرار و تأکید، ثابت می‌کند صرف گفتن شهادتین و اعتقاد به توحید و رسالت، برای حکم به مسلمان بودن کافی است و تکفیر فرق اسلامی، اعتقاد «خوارج» است! نیز نشان می‌دهد که در همان عصر هم، برخی به سبب ضعف معرفت دینی یا برداشت‌های ناصواب از سخنان معصومان، به کفر فرق غیر شیعه باور داشته‌اند!

روایات ذیل نیز بر ممنوعیت تکفیر فرق اسلامی دلالت دارند: «مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ رَمَى مُؤْمِنًا بِكُفْرٍ وَ مَنْ رَمَى مُؤْمِنًا بِكُفْرٍ فَهُوَ كَفَّارٌ لَهُ» (حر عاملی، ۱۴۱۶ق، ۱۶: ۲۸۰). امیر مؤمنان (ع) فرمود: «إِخْذَرُوا عَلَيَّ دِينَكُمْ ثَلَاثَةً رَجُلًا قَرَأَ الْقُرْآنَ، حَتَّى إِذَا رَأَيْتَ عَلَيْهِ بَهْجَتَهُ إِخْتَرَطَ سَيْفُهُ عَلَيَّ جَارِهِ وَ رَمَاةٌ بِالشَّرْكِ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَيُّهُمَا أَوْلَى بِالشَّرْكِ قَالَ الرَّامِي» (حر عاملی، ۱۴۱۶ق، ۲۷: ۱۲۹). نیز امام باقر (ع) فرمود: «أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَكُنْ يَنْسُبُ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ حَرْبِهِ إِلَى الشَّرْكِ وَ لَا إِلَى النِّفَاقِ وَ لَكِنَّهُ كَانَ يَقُولُ هُمْ إِخْوَانُنَا بَعُورًا عَلَيْنَا» (حر عاملی، ۱۴۱۶ق، ۱۵: ۸۲).

در برخی از روایات، بر امکان اهل نجات بودن سایر فرق اسلامی تصریح شده و «بغض اهل بیت (ع)» به عنوان مانع ورود به بهشت ذکر شده است: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيٍّ (ع) قَالَ: إِنَّ لِلْجَنَّةِ ثَمَانِيَةَ أَبْوَابٍ ... وَخَمْسَةَ أَبْوَابٍ يَدْخُلُ مِنْهَا شِيعَتُنَا وَ مُجْتَبُونَا ... وَبَابٌ يَدْخُلُ مِنْهُ سَائِرُ الْمُسْلِمِينَ مِمَّنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَمْ يَكُنْ فِي قَلْبِهِ مِقْدَارُ ذَرَّةٍ مِنْ بُغْضِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ» (صدوق، ۱۴۰۳ق، ۴۰۷-۴۰۸).

همچنین، در روایات متعدد، بر رعایت «حقوق اخوت دینی» نسبت به غیر شیعیان، و تأسی به امامان معصوم در این روش، تأکید شده است: «عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ قَالَ: قُلْتُ لَهُ كَيْفَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَصْنَعَ فِيمَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا ... مِمَّنْ لَيْسُوا عَلَيَّ أَمْرًا قَالَ تَنْظُرُونَ إِلَى أُمَّتِكُمْ الَّذِينَ تَقْتَدُونَ بِهِمْ فَتَصْنَعُونَ مَا يَصْنَعُونَ فَوَاللَّهِ إِنَّهُمْ لَيَعُودُونَ مَرْضَاهُمْ وَ يَشْهَدُونَ جَنَائِزَهُمْ وَ يَقِيمُونَ الشَّهَادَةَ لَهُمْ وَ عَلَيْهِمْ وَ يَوْدُونَ الْأَمَانَةَ إِلَيْهِمْ» (کلینی، ۱۳۶۷ش، ۲: ۶۳۶).

«قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع): ... وَ اشْهَدُوا جَنَائِزَهُمْ وَ عُوْدُوا مَرْضَاهُمْ وَ آدُوا حُقُوقَهُمْ» (کلینی، ۱۳۶۷ش، ۲: ۶۳۶).

۷. آثار حکم به «کفر» مبتنی بر مراتب آن

نیک روشن است که «کفر»، احکام و آثار گوناگونی در عرصه فقهی، کلامی، اجتماعی و سیاسی دارد. اما نکته بسیار مهم در این جا آن است که هر یک از احکام و آثار کفر، مترتب بر کدامیک از مراتب آن است؟ اکنون به فراخور بحث، «فهرستی اجمالی» از این مطلب را ارائه می‌دهیم و سپس پیرامون برخی از موارد پرچالش‌تر، به بحث می‌نشینیم. بدیهی است بررسی تفصیلی هر یک از این موارد، نیازمند مجالی گسترده است.

بر پایه مراتب پنج‌گانه کفر که در صدر بحث آمد:

مرتبه اول (کفر جحودی): موضوع کلیه احکام مربوط به «کفر» است؛ نجاست (التوبه: ۲۸)، حرمت ازدواج (البقره: ۲۲۱؛ الممتحنه: ۱۰)، حرمت ولایت‌پذیری و دوستی (الممتحنه: ۱ و ۱۳؛ المجادله: ۲۲)، حرمت ذبیحه (الانعام: ۱۲۱؛ کلینی، ۱۳۶۷ش، ۶: ۲۳۹)، جواز لعن و غیبت (البقره: ۸۹، ۱۵۹، ۱۶۱؛ الحجرات: ۱۲)، و عذاب اخروی و شقاوت ابدی (التوبه: ۶۸). البته در خصوص اهل کتاب، اختلاف نظرها و مباحث درازدانی در مورد احکامی همچون نجاست و حرمت ازدواج وجود دارد.

مرتبه دوم (کفر استضعافی): موضوع احکام پیش‌گفته: حرمت ذبیحه، حرمت ازدواج و جواز غیبت کردن است، اما عذاب و شقاوت اخروی در مورد آنان ثابت نیست (نک:

النساء: ۹۸-۹۹)، چنان‌که احکامی همچون نجاست و نیز جواز لعن نیز- به سبب اختصاص آن به کافران و ظالمان (نک: البقره: ۱۵۹؛ الاحزاب: ۶۴؛ الغافر: ۵۲)- منتفی به نظر می‌رسد.

مرتبۀ سوم (ترک ما امر الله) و چهارم (کفران نعمت) موضوع هیچ‌کدام از احکام فقهی، کلامی و اجتماعی «کفر» نیست جز عذاب اخروی- متناسب با گناه- و جواز غیبت- در خصوص متجاهر به فسق- بدیهی است مرتبۀ پنجم (ابراز برائت) نیز مشمول هیچ‌یک از احکام کفر اصطلاحی نمی‌باشد.

نکته قابل توجه آن است که تمام فرق اسلامی غیر شیعه- به جز اقلیت‌هایی همچون نواصب، خوارج، غلات و مجسمه- مشمول هیچ‌یک از احکام فقهی، اجتماعی و سیاسی کفر اصطلاحی قرار نمی‌گیرند؛ نجاست ذاتی آنان منتفی است، ذبیحه آنان ازدواج با آن‌ها مجاز است، جواز لعن و غیبت و ممنوعیت ولایت و دوستی، شامل آنان نمی‌شود، و اخوت دینی تمام آنان را دربرمی‌گیرد. در نتیجه، تکفیر آنان نیز حرمت می‌یابد. بدیهی است عذاب اخروی کوتاهی در شناخت مسیر حق و عمل به آن نیز ویژه معاندان و آگاهان و جاهلان مقصر است. به این نکته نیز باید توجه داشت که متوسل شدن به حربۀ تکفیر در جهان اسلام، در بسیاری از موارد، بیش از آن‌که مسأله‌ای اعتقادی باشد، مقوله‌ای اخلاقی است و خاستگاه آن، تعصب‌های ناروا، سعه صدر پایین و ناتوانی در مهار خشم و احساسات منفی است که علاج آن را بایستی در علم اخلاق و نهادینه کردن اخلاق‌مداری در جامعه جستجو کرد.

در ادامه برخی از موارد یادشده و چالش‌برانگیز را با اندکی تفصیل پی می‌گیریم.

الف- حکم به نجاست فرق اسلامی

مشهور فقیهان شیعه، حکم به طهارت مخالفان (: بجز نواصب) کرده‌اند (نک: حلی، ۱۴۱۵ق، ۱: ۶۸؛ نجفی، ۱۳۶۷ش، ۶: ۵۶؛ انصاری، بی‌تا، ۲: ۳۵۱؛ خمینی، بی‌تا، ۳: ۳۱۶). لیک ابن‌ادریس حکم به نجاست تمامی کسانی نموده است که حق را نمی‌شناسند و فقط افراد «مستضعف» را استثنا کرده است (ابن‌ادریس، ۱۴۱۰ق، ۱: ۳۵۶؛ نیز نک: حلی، ۱۴۱۵ق، ۱: ۶۸). استناد او در حکم به نجاست فرق اسلامی، آیه «كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» (الانعام: ۱۲۵) و ادعای «بلاخلاف» بودن کفر مخالف حق است! صاحب حدائق نیز، به دو دلیل حکم به نجاست فرق غیر شیعه کرده است: نخست اثبات «کفر» آنان براساس روایات، و دوم این‌که مسأله ولایت و امامت

از ضروریات اسلام است و منکر ضروری دین، کافر و نجس می‌باشد (نک: بحرانی، بی‌تا، ۵: ۱۷۵-۱۷۹).

دلایل یادشده نارسا است، چه، مقصود از «رجس» در آیه به شاهد سیاق: «وَمَنْ يَرِدْ أَنْ يَضِلَّهُ» «پلیدی معنوی: ضلالت» است. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ۷: ۳۴۳). سیره قطعی ائمه (ع) و اصحابشان در تعامل و حشر و نشر با مخالفان و حتی رؤسای آنان، دلیل قاطعی بر حکم طهارت آنان است (محقق حلی، ۱۳۶۴ش، ۹۷-۹۸؛ نجفی، ۱۳۶۷ش، ۶: ۵۶-۵۷). استدلال به روایات برای اثبات «کفر» و سپس نجاست آنان نیز بسی مخدوش است، آن‌سان که امام خمینی (ره) این‌گونه استناد را، «فریفته شدن به ظواهر روایات» معرفی می‌کند (خمینی، ۱۴۱۰ق، ۱: ۲۴۹؛ همو، بی‌تا، ۳: ۳۱۶). چه، اصولاً سنخ روایات فقهی با روایات معارفی متفاوت است و روایات مورد استناد صاحب حدائق، روایاتی معارفی است که در آن‌ها، تقابل بین «مؤمن و کافر»: مراتب خاصی از کفر» ایجاد شده است نه تقابل بین «مسلمان و کافر»: (به اصطلاح فقهی آن) «خمینی، بی‌تا، ۳: ۳۲۰-۳۲۱) حکم به نجاست مخالفان به دلیل «انکار ضروری دین» توسط آنان نیز نقدپذیر است. چه، شرط تحقق «انکار»، «علم و آگاهی» است، اما اگر عدم پذیرش موضوعی، ناشی از جهل یا اعتقاد به خلاف آن- به گونه «جهل مرکب»- باشد، موجب کفر نمی‌شود. چه، در این صورت بسیاری از شیعیان را نیز به سبب عدم پذیرش برخی از احکام دینی، بایستی از جرگه مسلمانی خارج دانست!

صاحب حدائق خود به هنگام انتقاد تند از فقیهانی که حکم به طهارت مخالفان کرده‌اند، سراغ «سب کنندگان علی (ع)» و «قاتلان و ضاربان معصومان» می‌رود و با قلمی سرشار از احساسات! شگفتی عمیق خود را از عدم حکم به کفر و نجاست آنان ابراز می‌دارد (بحرانی، بی‌تا، ۵: ۱۸۱-۱۸۲). نیک روشن است که حساب «دشمنان» اهل بیت (ع) و «نواصب» و «خوارج» جداست و عموم فقیهان شیعه به کفر و نجاست آنان تصریح کرده‌اند (نک: محقق حلی، ۱۳۶۴ش، ۱: ۹۸؛ انصاری، بی‌تا، ۲: ۳۵۱).

ب- جواز غیبت فرق اسلامی

در حالی که جمعی از فقیهان، غیبت مخالف را جایز می‌دانند (بحرانی، بی‌تا، ۱۸: ۱۴۸؛ انصاری، ۱۳۷۴ش، ۱: ۳۱۹؛ خمینی، ۱۴۱۰ق، ۱: ۲۴۹؛ خوئی، ۱۳۷۱ش، ۱: ۵۰۳)، شماری به حرمت آن باور دارند (اردبیلی، ۱۴۰۵ق، ۸: ۷۸؛ شهید اول، بی‌تا، ۱: ۱۴۸؛ سبزواری، ۱۴۲۳ق، ۱: ۴۳۶؛ گلپایگانی، ۱۴۱۳ق، ۱۸۳؛ خامنه‌ای، ۱۴۱۸ق، ۱: ۱۷۸).

مهمترین دلایل جواز عبارتند از: اثبات کفر مخالف (بحرانی، بی تا، ۱۸: ۱۴۸)، تعلق حکم حرمت غیبت در آیه (الحجرات: ۱۲) و روایات (کلینی، ۱۳۶۷ ش، ۲: ۳۵۸) به «مؤمن» و «اخ»، و مخالف، اگرچه «مسلمان» است، «مؤمن» نیست (انصاری، ۱۳۷۴ ش، ۱: ۳۱۹؛ خمینی، ۱۴۱۰ ق، ۱: ۲۵۰؛ خوئی، ۱۳۷۱ ش، ۱: ۵۰۴)، متجاهر به فسق بودن مخالف (خوئی، ۱۳۷۱ ش، ۱: ۵۰۵) و جواز لعن و وجوب براءت از آنان در ادعیه و زیارات، و روایاتی که ناصبی را بدتر از یهود و نصارا معرفی کرده است (خوئی، ۱۳۷۱ ش، ۱: ۵۰۴). دلایل یادشده برای اثبات مدعا نارسا است؛ چه، به تفصیل گذشت که ادعای «کفر در برابر اسلام» برای دیگر فرق اسلامی ادعایی فاقد دلیل و بلکه مخالف آیات و روایات است، دلیل دوم، ناشی از خلط اصطلاح قرآنی و حدیثی «مؤمن» است و «ایمان» در غالب آیات و به ویژه در آیات فقهی، به معنی «اسلام» می باشد که پیش تر گذشت. گواه این مدعا، روایاتی است که حرمت غیبت کردن از «مسلمان» به عنوان «برادر دینی» در آن‌ها مطرح شده است: «المُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ ... وَلَا يَغْتَابُهُ» (کلینی، ۱۳۶۷ ش، ۲: ۱۶۶). بدیهی است نمی توان گفت مطلقاً «مسلمان» حمل بر مقید (: مؤمن به معنی شیعه) می شود، چه، در این جا اصولاً «تنافی» وجود ندارد تا نیاز به تصرف در مطلق و حمل آن بر مقید شود! (نک: مظفر، ۱۴۴۰ ق، ۱: ۲۴۶). متجاهر به فسق نیز شامل کسی که نمی داند عمل او فسق است نمی شود، و از سویی، جواز غیبت متجاهر، اختصاص به همان مورد فسق او دارد نه به طور مطلق (روحانی، ۱۴۱۲ ق، ۱۴: ۳۴۵) دلیل چهارم نیز اخص از مدعا است. چه، قاطبه اهل سنت و شیعیان غیر اثناعشری - که از آنان به «مخالف» یاد می شود - ناصبی نیستند!

۸. نتیجه گیری

۱. «کفر» در قرآن در مراتب پنج گانه: کفر جحودی، کفر استضعافی، کفران نعمت، ترک اوامر الهی، و کفر براءت به کار رفته است. «شُرک» نیز مراتب گوناگون دارد و مراتب نازل آن با ایمان و احکام مترتب بر مسلمانی، قابل جمع است. همچنین، «ضلالت» نیز مراتبی دارد که کاربست آن برای برخی از پیامبران، ناظر به برخی از مراتب نازل آن است.
۲. مقصود از «مؤمن» در غالب آیات، نه خصوص شیعه و نه مؤمن واقعی طراز اول، که عموم «مسلمانان» است آن سان که باید این مفهوم را «اصطلاح رایج قرآنی» برای این واژه دانست.
۳. واژه های «کفر»، «ضلالت» و «شُرک» در روایات موهم کفر فرق اسلامی، در مراتب

گوناگونی به کار رفته است؛ از جمله: ترک ما امر الله، مراتب نازل ضلالت و کفر، و کفر صریح. مورد اخیر اختصاص به گروه‌های خاص یعنی: مجسمه و مشبهه، غلات، نواصب و معاندان دارد. در نتیجه، عموم فرق اسلامی - به جز گروه‌های یادشده - داخل در اصطلاح قرآنی «مؤمن» بوده احکامی فقهی مسلمانی همچون طهارت و حرمت غیبت آنان را نیز شامل است.

۴. «کفر»ی که موجب ترتب احکام فقهی همچون نجاست، حرمت ازدواج، حرمت ذبیحه و قتل در شرایط و موارد خاص، و نیز احکام اجتماعی و سیاسی مانند ممنوعیت ولایت‌پذیری و نفی اخوت دینی می‌گردد، صرفاً «انکار توحید و رسالت» یا «انکار ضروری منتهی به انکار خدا و رسول» می‌باشد. ضمن آن‌که سرنوشت و عقوبت اخروی و نیز برخی از احکام اجتماعی، در خصوص افراد به ظاهر منکر توحید و رسالت نیز، در صورت «استضعاف» و جهل ناشی از قصور، از کفار عنود و تکذیب‌کننده از سر علم و آگاهی، متمایز می‌شود.

منابع

قرآن کریم.

آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، تحقیق: علی عطیه، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.

ابن‌ادریس، محمد بن احمد، السرائر، قم، جامعه مدرسین، چاپ دوم، ۱۴۱۰ق.

ابن حجر، احمد بن علی، الاصابه، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.

ابن‌حنبل، احمد بن محمد، مسند احمد، بیروت، دارصادر، بی‌تا.

ابن‌کثیر، اسماعیل بن عمر، تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۹ق.

اردبیلی، احمد، مجمع الفائده و البرهان، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۵ق.

انصاری، مرتضی، مکاسب، قم، انتشارات دهاقانی (اسماعیلیان)، چاپ دوم، ۱۳۷۴ش.

_____، کتاب الطهاره، قم، موسسه آل‌ال‌بیت، طبعه حجریه، بی‌تا.

ایروانی، جواد، «پژوهشی در روایات ارتداد صحابه پس از رحلت پیامبر(ص)»، آموزه‌های حدیثی، ۱۳۹۶ش، شماره ۱، ۲۵-۴۸.

بجنوردی، سید محمدحسین، القواعد الفقهیه، قم، الهادی، ۱۴۱۹ق.

بحرانی، یوسف، الحدائق الناضره، قم، اسلامی، بی‌تا.

بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۳ق.

حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، تحقیق: عبدالرحیم ربانی شیرازی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.

حلی، جعفر بن حسن، المعتمد، قم، موسسه سید الشهداء، ۱۳۶۴ش.

حلی، حسن بن یوسف، تذکره الفقهاء، قم، موسسه آل‌ال‌بیت (ع)، ۱۴۱۵ق.

خامنه‌ای، سید علی، (مقام معظم رهبری)، اجوبه الاستفتاءات، تهران، الهدی، ۱۴۱۸ق.

خمینی، سید روح‌الله، مکاسب المحرمه، قم، موسسه اسماعیلیان، ۱۴۱۰ق.

- _____، کتاب الطهارة، قم، مطبعة مهر، بی تا.
- خوئی، سید ابوالقاسم، مصباح الفقاهه، قم، وجدانی، چاپ سوم، ۱۳۷۱ ش.
- روحانی، سید صادق، فقه الصادق (ع)، قم، دارالکتاب، ۱۴۱۲ ق.
- زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقوال فی وجوه التأویل، بی جا، منشورات البلاغه، بی تا.
- سبزواری، محمدباقر، کفایه الاحکام، قم، اسلامی، ۱۴۲۳ ق.
- سید مرتضی، علی بن حسین، تنزیه الانبیاء، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۰۹ ق.
- شهید اول، محمد بن مکی، القواعد و الفوائد، قم، مکتبه المفید، بی تا.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی، مسالک الافهام، قم، موسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۳ ق.
- صادقی تهرانی، محمد، الفرقان فی تفسیر القرآن، قم، فرهنگ اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۶۵ ش.
- صدوق، محمد بن علی، النخصال، تصحیح: علی اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۰۳ ق.
- _____، معانی الاخبار، تحقیق: علی اکبر غفاری، انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱ ش.
- _____، من لایحضره الفقیه، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم، جامعه المدرسین، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ق.
- طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، موسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۷ ق.
- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش.
- طوسی، محمد بن حسن، الاستبصار، قم، دارالکتب الاسلامیه، بی تا.
- _____، الامالی، قم، دارالثقافه، ۱۴۱۴ ق.
- _____، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- _____، تهذیب الاحکام، دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۶۵ ش.
- _____، المسووط فی فقه الامامیه، تحقیق: محمدتقی کشفی، تهران، المکتبه المرتضویه، ۱۳۸۷ ق.
- عیاشی، محمدبن مسعود، تفسیر العیاشی، تحقیق: سیدهاشم رسولی محلاتی، تهران، المکتبه العلمیه الاسلامیه، بی تا.
- فخر رازی، محمد بن عمر، مفاتیح الغیب (التفسیر الکبیر)، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ سوم، ۱۴۲۰ ق.
- قاسمی، محمد جمال الدین، محاسن التأویل، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸ ق.
- قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لاحکام القرآن، بیروت، موسسه التاریخ العربی، ۱۴۰۵ ق.
- قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیع الموده، بی جا، دار الاسوه، ۱۴۱۶ ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تصحیح: علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۶۷ ش.
- گلپایگانی، سیدمحمدرضا، ارشاد السائل، بیروت، دار الصفوه، ۱۴۱۳ ق.
- مرعشی، سید نورالله، شرح احقاق الحق، قم، منشورات مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، بی تا.
- مظفر، محمدرضا، اصول الفقه، تحقیق: عباس علی زارعی سبزواری، قم، بوستان کتاب، چاپ دوم، ۱۴۴۰ ق.
- معارف، مجید، تاریخ عمومی حدیث، تهران، کویر، چاپ سوم، ۱۳۸۴ ش.
- مفید، محمد بن محمد، الاختصاص، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم: جماعه المدرسین فی حوزه العلمیه، بی تا.
- مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ شانزدهم، ۱۳۷۳ ش.
- نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، تحقیق: عباس قوچانی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۶۷ ش.